

رستاخیز ایران و ظهور زبان و ادبیات ملی

یادداشت مترجم: مقاله زیر از جلد چهارم مجموعه گرانبهای «تاریخ بشریت» (*History of Humanity*) که به اهتمام یونسکو نشر گردیده ترجمه شده است. این مجموعه که توسط جمعی از پژوهشگران شرق و غرب نگاشته شده در هفت مجلد سرگذشت انسان را از دوران پیش از تاریخ تا قرن بیستم مورد مطالعه قرار می دهد. مجلد چهارم اختصاص به قرن هفتم تا قرن شانزدهم دارد و طبعاً چون ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی واقع شده مقالات فراوانی به رشد و توسعه این دیانت اختصاص یافته است. در این مجلد احسان یارشاطر استاد ایران شناسی دانشگاه کلمبیا (emeritus) مقاله ای تحت عنوان «رستاخیز ایران و ظهور ادبیات ملی» دارند که ترجمه آن در زیر به نظر خوانندگان می رسد.

مقاله حاضر را می توان از سویی خلاصه رساله عالمانه و ممتازی دانست که استاد یارشاطر در کتاب «حضور ایران در جهان اسلام» (*The Persian Presence in the Islamic World*) نگاشته اند. این کتاب از جمله کتبی است که به نام استاد اسلام شناس ایتالیایی جورجیو لوی دلا ویدا (Giorgio Levi Della Vida) به طبع می رسد. مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس هر دو سال یک بار جایزه ای به نام آن استاد، به پژوهشگرانی که دستاوردهای چشمگیر و پایداری در مطالعات اسلامی داشته اند تقدیم می دارد. استاد یارشاطر سیزدهمین فردی است که به دریافت این جایزه ممتاز نایل شده است. در مراسمی که برای تقدیم این جایزه برگزار می شود استاد مدعو خطابه ای در زمینه تحقیقات خود ایراد می کند و نیز از جمعی دیگر از محققین دعوت می نماید که در همان زمینه سخنرانی نمایند. کتاب «حضور ایران در جهان اسلام» سیزدهمین مجلد از سخنرانیهای این مراسم به شمار می رود.

نکته ای که بایدمورد توجه قرار گیرد آن است که استاد یارشاطر در رساله یادشده در بالا و نیز در مقاله کنونی پس از بیان رستاخیز فرهنگی ایران و نمایاندن نیرو و نفوذ معنوی این فرهنگ در حوزه وسیعی از جهان آن روز، به این استدلال می پردازند که همین فرهنگ بود که دومین دوره تمدن اسلامی را بنا نهاد، و این امر در زمانی رخ داد که دوره نخست آن تمدن یعنی تمدنی که بیشتر صبغه عربی داشت به تدریج رو به انحطاط گذاشته بود و با متلاشی شدن دستگاه خلافت عباسی به خاموشی گرایید.

رساله استاد یارشاطر در ۱۲۵ صفحه و همراه با صدها یادداشت آمده، و همان طور که خود در مقدمه آن نوشته اند کوشش ایشان بر آن بوده است که تا حد ممکن آراء و عقاید دانشمندان و مورخین شرق و غرب را نیز از آغاز اسلام تا کنون درباره مباحث کتاب عرضه دارند تا نظریاتشان بر بستر وسیعتری از دلایل و مدارک موجود متکی باشد.

سوی رساله استاد یارشاطر - که به زنده یاد دکتر احمد تفضلی تقدیم شده، کتاب شامل مقالات دیگری از جمعی از اساتید ممتاز در رشته تمدن دوره اسلامی است که هر یک نفوذ فرهنگی ایران و نقش مؤثر دانشمندان ایرانی را در رشته های گوناگون هنر و علم و ادب مورد بررسی قرار داده اند. مقدمه کتاب به قلم استاد امین بنانی استاد تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس است.

مقاله زیر به طور فشرده ولی روشن نکته های مهم رساله ای را که در بالا از آن نام بردیم در بر دارد.

ف.و. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
بخش ایران شناسی دانشگاه کینهاگ
پربال جان علوم انسانی

پایان یک شاهنشاهی و آسیب دیدن یک دیانت و فرهنگ

برای دریافت اهمیت رستاخیز فرهنگی ایران پس از آن که اسلام در این کشور استقرار یافت، ضروری است که نظری به آنچه بر اثر فتح مسلمین به خاموشی گرایید و یا نابود شد بیفکنیم و بینیم در فاصله نابود شدن شاهنشاهی ساسانیان و تجدید حیات فرهنگ ایران در آن کشور چه گذشت و آن رستاخیز در چه شرایطی و به چه صورتی انجام پذیرفت.

در سال ۶۴۲ م. در جنگ نهاوند که اعراب آن را «فتح الفتوح» نامیده اند ایران از لشکر مسلمانان عرب شکستی فاحش خورد و ناقوس مرگ شاهنشاهی نیرومندی که قرنهای اعراب با احترام و تحسین به آن نگریسته بودند به صدا درآمد. نواحی بزرگ ایران در طی

ده سال یکی پس از دیگری به تسخیر نیروهای پشترز عرب درآمد، و قتل شرم بار یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی در سال ۶۵۲ به دست آسیابانی که به او پناهنده شده بود سرنوشت سلسله دیرپای ساسانی (۲۲۴-۶۵۲)، یکی از دو ابرقدرت زمان خود (دیگری امپراطوری بیزانس) را برای همیشه رقم زد. پیروزی اسلام همچنین سلطه نیرومند سازمان دینی زردشتی را که دوشادوش با ساسانیان بر کشور چیرگی داشت به پایان آورد. مقارن ظهور اسلام، ایران به سبب جنگهای طولانی با بیزانس، مالیاتهای هنگفت (که موبدان و اشراف از آن معاف بودند)، و بی عدالتیهای ستوه آور دربار و دینمداران به ضعف گراییده بود. آخرین پادشاهان سلسله ساسانی ظاهری پرتجمل و خیره کننده چون صدفی درخشنده ولی درون خالی به جهان خارج ارائه می دادند؛ اشغال ایران به دست اعراب فرسودگی و پوکی آن را نمایان ساخت. اختلافات داخلی و رقابت خاندانهای بزرگ با یکدیگر، مدتی بود که سازمان اداری کشور را فلج ساخته بود و ایران آماده دگرگونی اجتماعی بود.

فرارسیدن اسلام و دگرگون شدن جامعه ایرانی

اسلام از نظر مسلمانان در فرصتی بسیار مناسب، با پیامی معنوی و شورانگیز و با لشکری بی باک و غنیمت جو به ایران روی آورد. مقاومت در برابر جمع این دو نیرو بیهوده بود و گرویدن ایرانیان به اسلام آغاز گردید. برخی به اجبار، به نیروی شمشیر مسلمان شدند و گاه به چشمداشت نفعی و یا به رغبت ایمان آوردند. برای مثال، در ماوراء النهر و خراسان که ساکنان برخی از شهرهای بزرگ مقاومت نظامی از خود نشان دادند و گاه پس از شکست نیز سر به شورش بر می داشتند، قبول اسلام به اجبار پیش رفت. با آن که سرانجام زردشتی ها نیز مانند یهودیان و مسیحیان در عمل «اهل کتاب» شناخته شدند و اجازه یافتند با پرداخت جزیه دین خود و آیینهای آن را حفظ کنند، رو آوردن به اسلام مخصوصاً در شهرها ادامه یافت و گاه سرعت گرفت. عاملی که این جریان را قوت بخشید پیش گرفتن سیاست تحقیر و آزار نسبت به کسانی بود که دیانت خود را حفظ کرده بودند (از جمله محرومیت ایشان از کارهای عمومی، تعیین مجازاتهای کمتر در مورد کسانی که ایشان را مورد جنایت یا ستم قرار می دادند، و در ارث، ترجیح دادن افراد مسلمان خانواده به کسانی که هنوز در دیانت قدیمی پایدار مانده بودند).

اما جمعی هم بودند که برای رهایی از این خواری ترجیح دادند به هندوستان مهاجرت کنند. بازماندگان آنان پارسیان هند و پاکستان اند که با تماس و همبستگی با برادران دینی خود در ایران توانستند متون دینی و آداب و رسوم کهن خود را حفظ نمایند. اما در دهات و

نقاط دور افتاده ایران مردم سختیها را برای حفظ ایمان خود تحمل می نمودند. فارس، زادگاه ساسانیان، هنوز در قرن دهم جمعیت قابل ملاحظه ای زردشتی داشت، و گروههایی از زردشتیان تا به امروز در نقاطی از یزد و کرمان به رسوم و آداب زردشتی وفادار مانده اند. برخی که به اسلام ایمان آورده بودند گاه ضروری می دانستند که بنا به سنتی عربی که به پیش از اسلام باز می گشت، خود را به قبیله و یا عشیره ای عرب پیوند دهند و «موالی» ایشان شوند تا بتوانند از حمایتهای قبیله ای بهره مند گردیده و یا از لحاظ اجتماعی جایای محکمتری بیابند. تعداد موالی چنان افزایش یافت که به سرعت به صورت یکی از نیروهای مهم در صحنه سیاسی و فرهنگی اسلام درآمدند.

در همین زمان، زبان عربی - زبان فاتحین و زبان قرآن و نمازهای روزانه - به سرعت در میان نخبگان ایرانی ریشه دواند. در زمان حجاج ابن یوسف که در سالهای ۶۶۱ تا ۷۱۴ فرماندار ایران و عراق بود، زبان عربی در دفاتر دیوانی و دولتی جایگزین زبان پهلوی شد و راه را برای آن که خط ایرانیان به خط عربی تغییر یابد باز کرد.

ایمان به اسلام تحولات بزرگی در جهان بینی و آداب و رسوم زردشتیان که اکنون مسلمان شده بودند به وجود آورد. اهورامزدا جای خود را به الله نیرومندی داد که وحدت مطلقه اش اجازه حضور هیچ شریکی را در ساختش نمی داد؛ اهریمن، سلطان شرارت و زشتی و تاریکی، مقام مستقل خود را از دست داد و در افکار عامه به صورت شیطانی درآمد که مخلوق خداوند بود؛ آتشکده ها جای خود را به مساجد سپردند؛ و روزه گرفتن که کاری اهریمنی شناخته می شد (چون در دین زردشتی گرسنگی از پدیده های اهریمن است) و سفر به مکه برای انجام مراسم حج بر مؤمنان که اینک در وقت نماز رو به مکه می ایستادند و مردگان خود را به جای گذاردن بر صخره ها تا خوراک پرندگان شوند به خاک می سپردند واجب گشت. آب و آتش و خاک و هوا، قداست خود را از دست دادند، و سگ که حیوانی محبوب بود و حضورش در برخی از مراسم و آداب مذهبی ضرورت داشت نجس شناخته شد. موبدان و رهبران زردشتی که پاسداران آداب و دانش دینی بودند از جایگاه بلند خود فرو افتادند و هر آنچه که ذره ای بوی مانویت یا آیین مزدک و یا راه و رسم مجوس می داد مورد سوء ظن قرار گرفت. ایرانیان به تبلیغ اسلام و شرکت در جهادهای دینی دست یازیدند.

حیات فرهنگی نیز دستخوش تحولات عمده شد. کتابهایی که به زبان پهلوی نگاشته می شد و اینک به سبب ناشناس شدن خط دیگر قابل فهم نبود به کناری افتاد، و در نتیجه رشته ارتباط مهمی با ایران گذشته بریده گشت و ایران هر چه بیشتر به مدار فرهنگ

اسلام جذب شد. لغات عربی - ابتدا لغات دینی، سپس اصطلاحات و لغات اداری و سرانجام سایر لغات، هر چه بیشتر وارد زبان فارسی گردید. ایرانیان به عربی شعر گفتند، اوزان شعر فارسی با اوزان عربی تطبیق داده شد و پژوهشگران در بحث و نقد اشعار اصطلاحات عروضی و معانی بیان عربی را به کار گرفتند.

سهم ایرانیان در پیشبرد تمدن اسلامی

با قبول دین جدید، اینک ایرانیان، مانند مسلمانان سایر مراکز فرهنگی مثل عراق، سوریه، مصر و اسپانیا، کوشش خویش را وقف تحکیم اسلام نمودند و جوابگوی آن در برابر اهل علم خاورمیانه در مسائل کلامی و فلسفی و فقهی و حقوقی شدند. کتابهای عمده ادبی و تاریخی خویش، از جمله خدای تامک را که تاریخ ملی پادشاهان و قهرمانان کهن ایران بود، و نیز کیله و دمنه، مجموعه ای از افسانه های رایج در ایران را که اصلی هندی داشت، همراه با بسیاری داستانهای تاریخی، اندرنامه ها، کتابهایی در آداب ملوک و سلاطین و رسالات علمی به عربی ترجمه نمودند. ایرانیان همچنین به غنی ساختن علوم در جهان اسلام همت گماشتند. فهرست اسامی دانشمندان اسلامی در دوران شکوفایی اسلام، با نام بسیاری از ایرانیان آراسته است.^۱ برتری ایرانیان چه از لحاظ تعداد و چه از لحاظ کیفیت تحقیقاتشان به حدی بود که مورخ عرب، ابن خلدون، در قرن چهاردهم به این نتیجه رسید که «جز چند استثناء، بیشتر عالمان و محققین اسلامی چه در زمینه های دینی و چه در زمینه های علمی، ایرانی (عجم) بوده اند، و اگر هم محقق اصلی عربی داشته تربیتش ایرانی و زبانش فارسی بوده و معلمین ایرانی داشته است، و همه آنها علی رغم این حقیقت است که اسلام در محیطی عربی و از پیامبری عرب برخاست.»^۲ در همین زمینه Juynboll، یکی از پژوهندگان اسلام در زمان ما، می نویسد:

در یک تجزیه و تحلیل نهایی، به نظر من ممکن نیست بتوان انکار کرد که اسلام خیلی پیش از آنچه به جمعی قبایل فاتح عرب مدیون باشد، مدیون نو دینان غیر عرب است که مغلوب اعراب شدند و این حقیقتی ست روشن و غیر قابل تردید... اسلام به عنوان دین، و به عنوان نظریه سیاسی، رشد کنونی را مدیون موالی است.^۳

۱ - Yarshater, E. *The Persian Presence in the Islamic World*, Hovannisian R. and Sabagh, G., eds. Cambridge University Press, Cambridge, 1998, pp. 44-54 ff.

۲ - Ibn Khaldun, *The Muqaddima, An Introduction to History*, Trans. Franz

Rosenthal, (Bollingen Series, XLIII), Princeton University Press, Princeton, 2nd. ed., 1967, vol. III, p. 311.

۳ - Juynboll in *Journal of the American Oriental Society* 115/3, p. 483.

سویا تعداد فراوان محققین ایرانی، سهم عظیم ایرانیان در پیشبرد دیانت اسلام^۴ و غنی ساختن فرهنگ آن را می توان با این مقیاس هم اندازه گرفت که درخشنده ترین علما و پژوهندگان مسلمان عموماً ریشه ایرانی داشته اند مثل: عبدالحمید کاتب، بنیانگذار سبک انشاء و ترسل و « پدر نثر عربی »؛^۵ ابن مقفع (وفات ۷۵۶ م.) نویسنده، مترجم، نظریه پرداز سیاسی و بنیانگذار نثر عربی مرسل؛^۶ ابن اسحاق (وفات ۷۶۷ م.) از نخستین کسانی که تاریخ حیات پیغمبر را نگاشتند.^۷ ابوحنیفه (وفات ۷۶۷ م.) از برجستگان علم قضا و بنیانگذار مذهب حنفی؛ سیبویه (وفات ۷۹۳ م.) از پیشروان علم دستور زبان عربی؛ محمد خوارزمی (وفات ۸۴۷ م.) ریاضیدان و جغرافیدان بزرگ و پدر علم جبر؛ ابراهیم موصلی (وفات ۸۰۴ م.) و فرزندش اسحاق (وفات ۸۵۰ م.) موسیقیدانان برجسته؛ ابن قتیبه (وفات ۸۸۷ م.) پژوهشگر و مورخ معروف؛ بایزید (وفات ۸۷۵ م.) جنید (وفات ۹۱۰ م.)، و حلاج (وفات ۹۳۲ م.) عارفان مشهور؛ محمد جریر طبری (وفات ۹۲۳ م.) مؤلف مهمترین تاریخ در زبان عربی؛ ابوبکر رازی (وفات ۹۲۵ م.) طبیب و فیلسوف نام آور؛ ابن سینا (وفات ۱۰۳۷ م.) برجسته ترین طبیب، مؤلف کتاب قانون در طب، و بزرگترین فیلسوف جهان اسلام؛ ابوریحان بیرونی (وفات ۱۰۵۰ م.) عالم برجسته جهان اسلام و متخصص در رشته های گوناگون علوم؛ غزالی (وفات ۱۱۱۱ م.) بانفوذترین فقیه جهان اسلام؛ همچنین مؤلفان شش جلد صحاح احادیث سنتی که جملگی اصل ایرانی داشتند.^۸ اما از این نکته نیز نباید گذشت که دین مشترک پژوهندگان، یعنی اسلام، و زبان عربی که به عنوان زبان علمی به کار می بردند تفاوت ملیتها را بین محققان اسلامی بی رنگ می ساخت.

۴- Browne, E. G., *A Literary History of Persia*, 4 vols. Cambridge University Press, Cambridge, 1902-1924 (Reissued as a set, 1928), pp. 251 ff.; Brinner, W., in *Encyclopaedia of Islam (EI2)*, Leiden, vol. 1, pp. 112; Hodgson, M. G. S., *The Venture of Islam*, 3 vols., University of Chicago Press, Chicago, 1961-1974, p. 446; Yarshater, *op.cit.*, pp. 90-94.

۵- al-Qardi, Wadad, "Early Islamic State Letters: The Question of Authenticity," in *The Byzantine and Early Islamic Near East, 1, Problems in Literary Source Material*, Cameron, A. and Conrad, L. I. eds., Darwin Press, Princeton, 1992, p. 223

۶- Latham, J. D. "Ibn al-Muqaffa' and Early 'Abbasid prose," in *The Cambridge History of Arabic Literature, 'Abbasid Belles-Lettres*, Ashtiany, J. et al., eds. Cambridge University Press, Cambridge, 1990, pp. 154-164; Latham, *Encyclopaedia Iranica (EIr.)*, 1982., vol. VIII; Shaked, Sh. "From Iran to Islam: Note on Some Themes in Transmission," in *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 4, pp. 31-40

۷- Gillepsie, C.C. *Dictionary of Scientific Biography*, 15 vols. Charles Scribner's Sons, New York, 1970.

۸- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ۵ جلد، ابن سینا، تهران، ۱۹۵۳-۱۹۹۲، جلد یکم، ص ۷۴.

با مسلمان شدن ایرانیان و شرکت همه جانبه و صمیمانه ایشان در عمارت و پیشبرد تمدن نوپای اسلامی، ممکن بود این تصور پیش بیاید که ایران نیز مانند سوریه و عراق و مصر به کلی سنتهای کهن و نهادهای بارز فرهنگی خود را از دست بدهد. ولی چنین امری روی نداد. ایران بار دیگر، اگر نه از نظر سیاسی، لااقل در زمینه های فرهنگ و زبان به پا خاست، و با این به پا خاستن بنیان دوره دوم تمدن اسلامی را بنا نهاد.

تجدید حیات زبان فارسی و از سرگیری فعالیت های ادبی

رستاخیز فرهنگی ایران در قرن نهم یعنی تقریباً دو قرن پس از سقوط سلسله ساسانی رخ داد، دل بستگی شدید نسبت به میراث های ملی و افتخارات گذشته که چون آتش زیر خاکستر در بطن جامعه وجود داشت گاهی خود را در برابر تمایلاتی که ایران را در راستای عربی ساختن و یکدست شدن جامعه اسلامی پیش می برد نشان می داد. از جمله، کاتبان و دیوانیان ایرانی و مخصوصاً در دوره ای که «عصر طلایی اسلام» نامیده می شد (۷۴۹-۸۴۷)،^۹ به صورت روشنی تمایلات افتخار آمیز ملی خود را ظاهر می ساختند. جاحظ، دانشمند معروف قرن دهم، در بخشی طولانی از رساله خود که به نکوهش این کاتبان اختصاص داده ایشان را به این متهم ساخته که فقط دانش و آگاهی های عالمان زمان ساسانیان را مورد پژوهش قرار می دهند و علوم اسلامی را به تمسخر می گیرند و سنن عربی را تحقیر می کنند.^{۱۰} نهضت شعوبیه یکی از بازتاب های چنین احساسی بود. هدف این نهضت که در قرون هشت تا ده میلادی قوت گرفت برتر شمردن ملل غیر عرب - مخصوصاً ایرانیان - بر اعراب با تمجید از دستاوردها و خصایل ایرانیان و نشان دادن کاستیها و کسری های اعراب بود.^{۱۱}

چندین واقعه در پیشبرد و تشویق چنین احساساتی تأثیر خاص داشت. یکی رهبری و درایت ابومسلم و موفقیت چشمگیر او در برانداختن سلسله امویان در سال ۷۴۹ و به ثمر

۹- ابوالحسن مسعودی، التنبیه والاشراف، به کوشش م. ی. دوخویه،

(Bibl. Geog. Arab. VIII), E. J. Brill, Leiden, 1894, pp. 87, 100; Barthold, V.V. *Turkistan down to the Mongol Invasion*, 3rd. ed., trans. V. Minorsky (Gibb Memorial Series, No. 5), ed. C. E. Bosworth, Luzac & Co, London, 1968, p. 197; Gibb, H. A. R. "The Social Significance of the Shu'ubiyya," in *Studia Orientalia Ioanni Pedersen Dicata*, Munksgaard, Copenhagen, 1953, pp. 63-64.

۱۰- جاحظ، کتاب الذم اخلاق الکتاب، در «رسائل الجاحظ»، بیروت ۱۹۸۸، ص ۱۲۲-۱۲۵؛

Bosworth, in *EI*, I, p. 91; Qadi, op.cit., p.238.

Goldziher, I. *Muhammedanische Studien*, Trans. S. M. Stern and C. R.

-۱۱

Barber, ed. by S. M. Stern as *Muslim Studies*, 2 vols. George Allen & Unwin. London 1967-1971, vol. I, pp. 137-198; Gibb, op. cit., 1953, pp. 62-73.

رساندن انقلاب عباسیان. امویان معتقد به سروری و رهبری اعراب و حکومت آنان بر مسلمانان غیر عرب بودند، و برخلاف دستور قرآن، ایشان را خوار می داشتند. عباسیان در تبلیغات خود دیدگاه وسیعتری از اسلام را عرضه می کردند و اطمینان می دادند که با موالی رفتار بهتری خواهند داشت. لشکری که امویان را شکست داد اگرچه از ملیتهای گوناگون تشکیل شده بود ولی به طور مشخص کیفیت خراسانی داشت^{۱۲} و زبان فارسی را برای مکالمه و ارتباط به کار می برد.^{۱۳} پیروزی شگفت انگیز ابومسلم و به سلطه رسیدن عباسیان که به وفاداری قبائل عرب بدگمان بودند راه را برای شرکت همه جانبه ایرانیان در تمام امور دنیای اسلام باز کرد.^{۱۴} این امر به ایرانیان اعتماد به نفس تازه ای بخشید. هنگامی که منصور خلیفه دوم عباسی دستور قتل ابومسلم را داد خراسانیان قتل وی را به توطئه ای خائانه تعبیر کردند و در چندین نقطه از خراسان شورشهای مذهبی - سیاسی برپا نمودند.

در سال ۸۲۱ یکی از فرماندهان ایرانی تبار لشکر مأمون، خلیفه عباسی، به نام طاهر به فرمانروایی خراسان منصوب شد وی و فرزندانش مدت پنجاه و دو سال به صورت سلسله ای نیمه مستقل بر شرق ایران حکومت کردند. قسمتی از دوران حکومت ایشان همزمان با ضعف سیاسی خلافت عباسی، قدرت یافتن لشکریان ترک در دستگاه خلیفه، به پا خاستن دودمانهای محلی و سستی گرفتن تسلط خلیفه بر نواحی دوردست بود.

یکی از این دودمانها صفاریان (دوره اول: ۸۶۷-۹۰۱) آغازگر رستاخیز ایران بودند. بنیانگذار این سلسله یعقوب لیث (حکومت: ۸۶۷-۸۷۹) سربازی با شهامت و با قابلیت استثنایی بود که از خانواده ای از مردم عادی و از پدری مسگر برخاست و حکمران شرق و جنوب ایران گشت، تا بغداد لشکر راند و قدرت معتمد خلیفه عباسی را به مبارزه طلبید. وقتی شاعری بنا بر رسم زمان قصیده ای به عربی در مدح او سرود، وی او را ملامت کرد که چرا به زبانی که نمی فهمد برایش شعر سروده است. با شنیدن این سخن، محمد بن وصیف که اداره امور دیوان یعقوب را برعهده داشت قصیده ای به فارسی در مدحش سرود و

۱۲- جاحظ، «البيان والتبيين»، به کوشش محمد هارون، چهار جلد، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۴۸-۱۹۵۰، جلد سوم،

ص ۳۶۶؛ Sharon, M. *Black Banners from the East*. E. J. Brill. Leiden, 1983, pp. 19ff.

۱۳- محمد ابن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، به کوشش م. ی. دوخویه و دیگران، 3 parts in 15 vols., E. J. Brill, Leiden, III/1, pp. 50ff; Daniel, E. L. *The Political and Social History of Khurasan under Abbasid Rule 747-820*, Bibliotheca Islamica, Minneapolis and Chicago, pp. 74; Sharon, *op. cit.*, p. 67; Levy, R. "Persia and the Arabs," in *The Legacy of Persia*, ed. A. J. Arberry, Clarendon Press, Oxford, 1953, p. 74.

۱۴- Tabari, *op. cit.*, III/1, pp. 25, 414, 444. Daniel, *op. cit.*, p. 46, n. 112.

این قصیده (بر اساس روایت مؤلف ناشناس تاریخ سیستان که قصیده را نقل نموده) آغاز سرودن شعر درباری به این زبان گردید.

این نظریه که نخستین شعر فارسی در زمان صفاریان سروده شده باشد البته درست نیست. شواهد و حتی نمونه‌هایی از اشعار فارسی که در زمان طاهریان سروده شده در دست است،^{۱۵} شامل دو قطعه از حنظله بادغیسی^{۱۶} و می توان به آسانی تصور نمود که زودتر از آن هم کوششهایی برای سرودن شعر به اوزان محلی و یا در قالب شعر عربی به طور پراکنده این جا و آن جا صورت گرفته باشد، اما از آنها چیزی به دست ما نرسیده است.^{۱۷} اقدام یعقوب محرکی در سرودن شعر فارسی شد و آغاز سنتی گردید که سامانیان، پیشروان راستین رستاخیز ادبی ایران، آن را برگرفته و گسترش دادند.

سامانیان (۸۱۹-۱۰۰۵) از بلخ در شمال افغانستان برخاستند و نسب خود را به بهرام چوبین سردار مشهور هرمز چهارم پادشاه ساسانی می‌رساندند. جد آنان سامان نام داشت که خود اسلام آورده بود و مأمون چهارنوه او را حکومت نواحی مختلف در ماوراء النهر داد. یکی از ایشان نصر بن احمد در سال ۸۷۵ بر تمامی آن نواحی حکومت یافت. برادر و جانشین او اسمعیل این قدرت را استوار ساخت و مرزهای خود را در برابر حملات ترکهای غیر مسلمان در شمال شرق مستحکم نمود.

در سال ۹۰۰ معتمد، خلیفه عباسی، به پاس آن که اسمعیل سامانی عمرو بن لیث جانشین یعقوب صفاری را شکست داده بود حکومت خراسان را که تا آن زمان طاهریان و سپس صفاریان داشتند به او داد. از آن پس فرمان اسمعیل از سیر دریا در شمال تا مرزهای هند در افغانستان جاری شد، چه وی برخی از حکمرانان محلی در حاشیه منطقه خود مثل خوارزم در شمال و سیستان در جنوب را نیز تحت سلطه خویش درآورد.

سامانیان توانستند با محکم کردن مرزهای خود، با مطمئن ساختن راههای تجاری و تأمین امنیت کاروانها و با به دست آوردن اعتماد خلیفه، قلمرو خود را آباد و پر نعمت سازند. رفتارشان با رعایا عادلانه بود و شهرهای عمده شان، بخارا و سمرقند، مرکز دانش و پناهگاه دانشمندان و نویسندگان و شاعران شد. حکمروایی ایشان بر روش عباسیان بود که

۱۵- Rypka, J. *History of Iranian Literature*, D. Reidel Publishing Co., Dordrecht, 1968: pp. 135-136.

۱۶- Lazard, G. *Les premiers poets persans*, 2 vols., Librairie d'Amerique et l'Orient, Paris and Tehran, 1962-1964: I, p. 53; II, p. 12; Safa, *op. cit.*, I, pp. 163-182.

۱۷- De Blois, F. *Persian Literature. A Bio-bibliographical Survey*, Vol. V, part I. Poetry to AD 1100, Royal Asiatic Society, London, 1992, pp. 42-58.

آنان خود تا حد زیادی شیوه حکومت ساسانیان را اقتباس نموده بودند.^{۱۸} اداره امور کشور را به دست وزیرانی سپردند که مردانی با فرهنگ و پرتجربه بودند و دیوانیان و عاملان کشور را زیر نظر داشتند. سازمان اداری و مالی و قضایی سامانیان سرمشقی برای سلسله های بعدی شد. غزنویان آن را اقتباس نمودند، سلجوقیان و جانشینان ایشان همان روش را تا حمله مغول ادامه دادند. و اصول کلی همان شیوه تا قرن نوزدهم هم ادامه یافت.

اهمیت سامانیان نه تنها در اتخاذ یک نظام اداری دیرپا بود، بلکه مهمتر از آن در پشتیبانی و تشویق بیدریغ ایشان در پرورش فرهنگی نیرومند و پربار، و نیز کوشش در ایجاد آثار نظم و نثر به زبان فارسی بود. در همان حال به کار بردن عربی را نیز از دست نگذاشتند. دربار ایشان که محسود و سرمشق جانشینانشان قرار گرفت آراسته به حضور کسانی بود چون رودکی، پدر شعر فارسی و مدیحه سرای دربار نصر بن احمد سامانی (۹۱۴-۹۴۳)، مسعودی مروزی، شهید بلخی، محمد فرالوی، ابوشکور بلخی، ابوشعب هرآتی، حکیم میسری مؤلف کتابی طبی به نظم، ابوطاهر خراسانی، ابوالمؤید بلخی، بدیع بلخی، منجیک ترمذی، طاهر چغانی، و بسیاری دیگر.^{۱۹}

به این فهرست خیره کننده از بزرگان ادب باید نام فردوسی حماسه سرای بزرگ را نیز بیفزاییم که حماسه والای خود شاهنامه را نخستین بار پیش از سال ۱۰۰۰ در زمان سامانیان سرود، ولی آن را به محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰) که اهمیت آن را به جا نیآورد هدیه نمود. درباره شعر دوره سامانی، نخستین نکته ای که توجه انسان را جلب می کند تنوع آن است. آثار منظوم این دوره شامل اشعار غنایی (عاشقانه)، حماسی، پند آمیز، روایی، فلسفی و مدح و هجاست.

نکته دیگر پختگی این اشعار با وجود جوانی و نوسالی چه از حیث مضمون و اندیشه و چه از حیث زبان و بیان است. اشعار خوب دوره سامانی به هیچ رو خام و بدوی نما نیست. هر چند در مقایسه با اشعار دوره های بعد ساده و موجز و خالی از زینتهای شعری ست. این اشعار در حقیقت نماینده فرهنگی غنی و بارور است که ریشه های دیرین دارد.

۱۸ - Barthold, V. V. *op.cit.*, p. 197; Goldziher, *op.cit.*, I, pp. 108 ff; B. Lewis, in

ETZ, I, p. 176

۱۹ - محمد عوفی، «لیاب الالباب»، به کوشش ادوارد براون در دو جلد، E. G. Luzac & Co. and E. J.

Brill, London and Leiden, 1903, I, pp. 2-28؛ رضا قلیخان هدایت، مجمع الفصحاء، ۶ جلد، امیرکبیر،

تهران ۱۳۳۶-۱۳۴۰، ص ۱۳۰ و بعد؛

Browne, *op.cit.*, I, pp. 445-480; Safa, *op.cit.*, I, pp. 369-456; De Blois, *op.cit.*, I, s.v.; Lazard *op.cit.*, II, pp. 23-194.

نکتهٔ سومی که دربارهٔ اشعار دورهٔ سامانی جلوه می‌کند شادابی و نشاط آنهاست. ناامیدی و بدبینی محیط این اشعار را تیره نمی‌کند و روی هم رفته سرخوشی و امیدواری و بهره‌گیری از نعمات زندگی است که در این اشعار به چشم می‌خورد. و هر چند شعر سامانی خالی از تأملات فلسفی نیست ولی اندیشهٔ ترک لذات دنیوی و پیش گرفتن زهد و فقر، و اندیشه‌های عرفانی و خوار شمردن امور این جهانی از خصوصیات شعر سامانی به شمار نمی‌رود. عشق به طبیعت و زندگی است، و تحسین آنچه لذت بخش و زیباست که از این اشعار می‌تراود.

لحن نیرومند و پرتوانی با مکثها و سکونهای مناسب بر آهنگ فاخر این اشعار حاکم است. تشبیهات کوتاه و استعاره‌هایی که در آنها دو چیز به هم مانده شده باشند (مانند لب و لعل، ابرو و کمان، دندان و مروارید) و صنعت «تناسب» که در آن کلماتی که با هم نسبتی دارند (مثل شب و روز، دست و پا، آب و خاک و باد و آتش) و استعاراتی که مبتنی بر تشخیص یا جاندار شمردن مفاهیم است (مثل دست تقدیر، دیدهٔ عبرت، دل شب) صنایع عمده‌ای هستند که در این اشعار به کار می‌روند. بر عکس، تشبیهات درازگونه و مرکب که در آنها مشبه و مشبه به هر کدام دارای اجزایی هستند و این اجزاء متقابلاً به هم شبیه اند (مثل تشبیهی که برزویه طبیب در مقدمه بر کیله و دمنه آورده است و در آن زندگی آدمی را به وضع کسی تشبیه کرده است که هنگام سقوط در چاهی پایش بر تن چهار مار قرار می‌گیرد که از دیوارهٔ چاه سر بیرون کرده اند، و با یک دست بوته‌ای را که کنار دهانهٔ چاه رویده است محکم می‌گیرد و در این میان با دست دیگر به خوردن عسلی که بر دیوارهٔ چاه یافته است مشغول می‌شود و از اردهایی که در بن چاه دهان گشوده و نیز امکان نزاع میان ماران و همچنین از دو موش سیاه و سفید که ریشهٔ بوته‌ای را که دستاویز اوست می‌جوئد غافل می‌ماند. در این تشبیه اردها مرگ است و ماران طبایع چهارگانه و عسل نعمات زندگی و موشهای سیاه و سفید شب و روزند که ریشه خوار عمر ایام آدمی اند) چندان مورد توجه شاعران سامانی نیست.

اشعار غنایی که موضوع آنها بیشتر عشق شاهدان جوان است عموماً اشعاری پرنشاط و وسبک روح و حتی گاه طبیت آمیزند. شعر سامانی کمتر از غم فراق و بی‌وفایی معشوق و جفاکاری روزگار که مایهٔ غالب عزلهای فارسی پس از قرن پنجم است اثر دارد و از زاری شاعر بر جور معشوق و خاکساری اش در برابر وی خالی است. هرچند باید گفت که این اشعار از تأمل در ناپایداری روزگار و بی‌وفایی ایام خالی نیست.

غرور ملی و فخر به گذشتهٔ ایران موجب علاقهٔ عمیق به تاریخ پیش از اسلام ایران و

داستانهای حماسی آن گردید. چندین اثر پهلوانی که تاریخ ملی ایران را بازمی گفت در این دوران به رشته تحریر درآمد؛ مثلاً یکی توسط مسعودی مروزی و دیگری به نثر به قلم ابوالمؤید بلخی که هر دو از میان رفته اند؛ و باز یکی به نثر توسط ابومنصور معمری، وزیر و دستیار ابومنصور محمد عبدالرزاق طوسی، سپهسالار خراسان که تنها مقدمه آن باقی مانده و به «مقدمه قدیم شاهنامه» معروف است، و باز یکی دیگر که دقیقی طوسی آغاز کرد و تاریخ گشتاسپ و ظهور زردشت و جنگهای پیروان زردشت را با لشکر ارجاسب به نظم آورد ولی به اتمام آن کامیاب نشد و در جوانی درگذشت.

این کوششها با سرودن شاهنامه توسط فردوسی به اوج رسید. این حماسه والا که نزدیک به ۵۰۰۰۰ بیت است (از جمله شامل هزار بیت دقیقی) تاریخ ملی ایران را به صورتی که ایرانیان باور می داشتند و از این رو تاریخ ملی ایران به شمار می رفت، از زمان نخستین پادشاه اساطیری، گیومرث، تا آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، بیان می کند. تاریخی ست حماسی در نهایت زیبایی با وقایعی جذاب و حوادثی پر مخاطره، همراه با پندهای اخلاقی و داستانهای عاشقانه و نکته های فلسفی که قدرت شاعرانه فردوسی آن را در قالب شعری فخیم که شایسته محتوی آن است ریخته است. صفحات شاهنامه سرشار از دل بستگی ژرف به عقاید و آرمانهای ایران کهن و سنن قهرمانی آن است. سرگذشت قهرمانان دلاور آن که گویاترین و زیباترین بخش این حماسه را تشکیل می دهد حاکی از ایمان این پهلوانان به وظیفه ملی خود است که دفاع از تمامیت کشور و مظهر آن پادشاهی ست. شاهنامه بهتر از هر اثری نماینده روح ایران دوستی مردم خاور ایران است، مردمی که آغازگر رستاخیز فرهنگی ایران و زنده کننده نهادهای هنری و ادبی و اداری کشور بودند، نهادهایی که تا قرنهای بعد نیز ادامه یافت. در این رستاخیز فرهنگی، شاهنامه ستون استوار افتخار و هویت ملی ایران شد و موجب گردید تا در طول قرنهای آشفته و طوفان زای آینده که کشور دستخوش حملات ترکان و مغولان و تاتارها شد این هویت پایدار بماند.

همچنین در زمان سامانیان و دست نشاندهگان ایشان بود که نثر فارسی به عنوان زبان علم و دانش پا گرفت و بدین ترتیب انحصار زبان عربی در این زمینه پایان یافت. سبک منشیانه فارسی که در زمان امویان و با منشآت ابوالعلاء سالم و عبدالحمید کاتب سرمشقی برای نگارش به زبان عربی گردیده بود توسط منشیان فرهیخته سامانیان تجدید حیات یافت. رونق اقتصادی همراه با تداوم و ثبات سیاسی موجب رو آوردن به فعالیتهای فرهنگی و افزونی یافتن شوق پژوهش و مطالعه و ازدیاد تولید کتاب و ایجاد کتابخانه ها گردید. شرحی که

ابن سینا از کتابخانه غنی نوح بن منصور سامانی (۹۷۶-۹۹۷) در بخارا نگاهشته شاهدهی بر شکوفایی فرهنگ در آن دوران است.

چندین اثر مهم که نخستین آثار نثر فارسی شمرده می شوند در این عصر به وجود آمد. از جمله این آثار ترجمه فارسی تاریخ طبری اثر ابوعلی بلعمی ست که به امر منصور بن نوح سامانی (۹۶۱-۹۷۶) انجام یافت. دیگر ترجمه تفسیر مفصل قرآن طبری ست که به فرمان همین پادشاه صورت گرفت. هم او بود که گروهی از علمای طراز اول اسلام را در قلمرو خود گرد آورد و از آنان جواز گرفت که در دایره حکمفرمایش خواندن تفسیر قرآن به زبان فارسی مجاز باشد؛ از دیگر آثار این دوره حدود العالم از مؤلفی ناشناس است در شرح جغرافیای جهان؛ دیگر نورالعلوم اثر عرفانی ابوالحسن خرقانی ست؛ از آثار علمی یکی هدایة المتعلمین فی الطب تألیف ابوبکر اخوینی ست که متنی درسی در علم طب است. دیگر التفهیم اثر ابوریحان بیرونی در علم نجوم است؛ و دیگر دانشنامه علایی اثر ابوعلی سیناست که شامل فلسفه ماوراء الطبیعی، منطق، ریاضیات، و علوم طبیعی ست.

آغاز و گسترش دومین دوره تمدن اسلامی

فرهنگ ایران پس از آن که قریب ۲۰۰ سال در حال کمون به سر می برد، چنان که گذشت، در خاور و شمال خاوری ایران دوباره سر بر کشید و این در زمانی بود که نخستین مرحله تمدن اسلامی که گرایش و رنگ عربی داشت رو به رکود می رفت. تمدن اسلامی که پایه های آن در حجاز بنیان گرفته بود بعداً در دمشق به دست امویان و سپس در بغداد به دست خلفای عباسی نیرو گرفت و هر چند اقوام مختلف، به ویژه ایرانیان در ساختن و پروردن این تمدن سهمی بزرگ داشتند، ظاهر عربی اش بر باطن آمیخته اش می چربید، چه اولاً زبان این تمدن در این مرحله مشخصاً زبان عربی بود که زبان علمی و ادبی همه اقوام مسلمان به شمار می رفت. دوم آن که مذهب رسمی این تمدن مذهب اسلام بود که از مکه و مدینه برخاسته بود، و کتاب آسمانی آن قرآن نیز به عربی نازل شده بود. سوم آن که پیشوایان و رهبران این دوره از تمدن اسلامی که در درجه اول خلفا بودند نژاد عربی داشتند (هر چند برخی از آنان از مادر غیر عرب زاده شده بودند).

این تمدن که از قرن هفتم آغاز شد و در قرنهای هشتم و نهم نیرو گرفت یکی از تمدنهای عمده تاریخی به شمار می رود. ولی عنصر حجازی در این تمدن به زودی کم رنگ شد. سازندگان آن بیشتر مردم عراق و سوریه و مصر و به خصوص ایرانیان بودند. به کمک آنان مسلمانان دانش یونانی و شیوه اداری و آداب و رسوم و اندیشه های ایرانی را اقتباس کردند و از آنها آمیزه پر رونقی ساختند که می توان گفت در قرن نهم و در دوران خلافت

هارون و مأمون و متوکل به اوج رسید. شوق تحقیق و تألیف در آن وافر بود و کنجکاوی و پویایی علمی از خصوصیات آن شمرده می‌شد. این مرحله از تمدن اسلامی تا قرن دهم و حتی یازدهم نیز ادامه یافت. اما با گذشت زمان مثل هر تمدن دیگری آثار سستی و فتور در آن ظاهر شد و به رکود گرایید و سرانجام شوق پژوهش و نیروی ابداع در آن خاموش شد و جای به نشخوار آثار پیشینیان و شرح نوشتن و حاشیه برداختن بر آنها سپرد. قدرت سیاسی آن نیز نقصان گرفت و از خلافت عباسی که به تدریج بازیچه سپاهیان ترک گردید جز سایه ضعیفی باقی نماند، تا آن جا که در قرن سیزدهم میلادی مغولها توانستند با هجوم پدافند خود بساط خلافت اسلامی را یکسره درهم نوردند و وحدت نسبی تمدن اسلامی را پامال نمایند.

با این حادثه، سرزمینهای غربی اسلام یعنی کشورهای عرب نشین - از سرحدات عراق تا شمال آفریقا - سریعاً رو به انحطاط گذاشتند و به زودی از استقلال سیاسی نیز محروم شدند و جزو متصرفات دولت قدرتمند عثمانی درآمدند، و هنگامی که این دولت ناتوان شد عموماً مستعمره اروپاییان شدند.^{۲۰}

تاریخ فرهنگی کشورهای عربی از قرن سیزدهم به بعد تا ایام جدید در حقیقت و به طوری که نیکلسون، مؤلف کتاب معتبر «تاریخ ادبیات عرب» نیز نوشته است^{۲۱} بیشتر به صورت بیابان بی حاصلی درآمد که فقط به ندرت و استثنائاً جنبشی در آن دیده می‌شد. در این کشورها از آن همه شکوه دیرین اثری نماند و از ضعف و سرافکنندگی حال کار به مباحثات به دورانهای گذشته افتاد (سرانجامی که ایرانشهر نیز چند قرن دیگر از آن نصیب یافت).

اما مقارن این احوال در ایران وضع به کلی متفاوت بود. هنگامی که تمدن عربی در کشورهای غربی اسلام به سستی می‌گرایید، در خراسان و فرا رود نهال فرهنگ پرباری، چنان که گذشت، جوانه زد. این نهال را سامانیان و دولتهای کوچکتر این سامان پروردند. سپس برخی از خاندانهای دیگر نیز در این کوشش شریک شدند. زبان فارسی زنده شد، شعر فارسی رونق گرفت، و آثار علمی به زبان فارسی به وجود آمد. نظام اداری شایسته‌ای مستقر گردید و سنت تازه‌ای در کشورداری و پژوهش علم و تشویق شعر و بسط فرهنگ پدیدار شد - سستی که پس از سامانیان عزنویان و سپس سلجوقیان پاسدار آن شدند.

Yarshater, *op.cit.*, pp. 74ff. - ۲۰

Nicholson R. A., *A Literary History of the Arabs*, 2nd, ed. Cambridge, 1962, - ۲۱
pp. 442-43.

بیرونی و ابن سینا زادهٔ این سنت بودند، هرچند عمدهٔ آثار خود را به عربی که هنوز زبان علمی کشورهای اسلامی بود تألیف کردند.*

ویژگیهای تمدن ایرانی اسلامی

ویژگیهای این تمدن که «مرحلهٔ دوم» تمدن اسلامی محسوب می‌شود با خصوصیات مرحلهٔ اول یا مرحلهٔ عربی متفاوت است. در این تمدن گرایش به هنر و ادب بسیار محسوس‌تر است و توجه به استدلالات خشک عقلانی و منطقی کمتر. اندیشهٔ غالب، اندیشهٔ عرفانی است و شعر است که وسیلهٔ عمدهٔ ابراز تأملات فلسفی به شمار می‌رود. در این دوره و در بستر این تمدن است که بزرگترین شاعران ایران چون فردوسی و فرخی و منوچهری و ناصر خسرو و انوری و مسعود سعد و نظامی و سعدی و مولوی و امیر خسرو دهلوی و صائب و بیدل پرورش یافته‌اند. نقاشان و خطاطان بزرگ ایران نیز مانند بهزاد، آقامیرک و سلطان علی مشهدی و میرعماد نیز محصول این دوره و این فرهنگ‌اند. عرفان و تصوف در ایران که پایه‌های کهن‌تر آن را در سلوک امثال جنید شیرازی و بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر باید جست‌کم و بیش عمومیت یافت و اگر نه به صورت «مذهب عامه»، دست‌کم به صورت «مشرَب عامه» درآمد و بر جهان بینی ایرانیان و به پیروی آنان به جهان بینی عثمانیان و مسلمانان هند سایه افکند. مکتب فلسفی اصفهان که بیشتر با نام میرداماد و میرفندرسکی و شیخ بهایی و به خصوص ملاصدرای شیرازی متبادر است نیز بیشتر بر این بینش استوار است. صور خیال و نگاره‌های شعر فارسی در سرزمینهای شرقی اسلام رایج شد و در شعر ترکی عثمانی و جغتایی و شعر اردو نفوذی کامل یافت.

این که برخی از مورخین، تمدن اسلامی را یک کاسه تصور کرده‌اند و گفته‌اند که از حدود قرن یازدهم و دوازدهم این تمدن به رکود گرایید و سپس رو به انحطاط گذاشت و سپس فرسوده و سترون شد به هیچ روی درست نیست. چنین نظری مبتنی بر معتبر شمردن جریانهای فرهنگی کشورهای عربی زبان و غفلت ناموجه از تمدنی است که مقارن انحطاط تمدن عربی اسلامی در ایران سربرداشت و از سواحل غربی ترکیه تا سواحل شرقی بنگال را، چنان که گذشت، زیر تأثیر عمیق خود قرار داد و مدت چند قرن فرهنگی زاینده و پویا بود، تا آن که از اواسط دورهٔ صفوی خود رو به انحطاط گذاشت و دامان پویندگی و ابداع فرهنگی را رها نمود و میدان را به تمدن جواتر و پر نیروی غرب سپرد و به تدریج وامدار آن گردید.

* قسمت آخر مقاله بانظر مؤلف کمی بسط داده شده است.

چگونه می توان فرهنگی و دورانی را که فردوسی و سعدی و حافظ و بهزاد و میرعماد و درویش را در دامان خود پرورده و مورخانی چون بیهقی و جوینی و رشیدالدین را به وجود آورده دوره انحطاط شمرد؟ این فقط مشتبه ساختن «اسلام» با «عرب» است که موجب چنین نظری می تواند شد. کوتاهی در فراگرفتن زبان فارسی و تشخیص خصایص ادبی شعر و نثر آن است که موجب چنین اشتباهی می شود. نگارنده کوشیده است تا در رساله ای با عنوان «حضور ایران در عالم اسلام» (*The Persian Presence in the Islamic World*, Cambridge, 1998) نادرست بودن این نظریه را به تفصیل بیشتر آشکار کند و نشان بدهد که تمدن اسلامی دو مرحله متمایز دارد: یکی «مرحله عربی» که در آن زبان عربی زبان انحصاری علم و زبان اداری است؛ مشرب فلسفی اش مبتنی بر علم کلام است و هنر عمده اش در نثر عربی آشکار می شود. دوم «مرحله ایرانی» است که مشربش مشرب عرفانی است و دستاوردهای آن بیشتر دستاوردهای هنری است که در درجه اول در شعر و سپس در نقاشی و معماری و خطاطی و کاشیکاری جلوه می کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی